



سارا شاعای

شباهت صدا و تحریرهایش به بانو قمرالملوک وزیری، بانوی آواز و اخلاق ایرانی، باعث شده بود بزرگان موسیقی آن زمان این فرصت را به او بدهند تا خودی نشان دهد. بانو هنگامه اخوان، خواننده موسیقی اصیل ایرانی، متولد ۱۳۳۴ است که از سال ۱۳۵۴ فعالیت هنری خود را به صورت رسمی با گروه شیدا و به سرپرستی زنده‌یاد محمدرضا لطفی آغاز کرده. او از فرصتی که معلمانش در اختیارش قرار دادند به خوبی استفاده کرد و پس از گذشت سالیان، هنگامه اخوان خودش به کسوت یکی از استادان موسیقی سنتی ایرانی درآمد. برگزاری کلاس و کارگاه آواز، عضویت در شورای موسیقی وزارت ارشاد، اجرای کنسرت، سرپرستی گروه بهار و… کمتر فرصتی را برایش باقی می‌گذازد تا بتوان با او به گفت‌وگو نشست، اما او زمانی را برای این گفت‌وگو که بعد از مدت‌ها انجام شده، بازمی‌کند.

کاشما در خانواده‌ای علاقه‌مند به موسیقی به دنیا آمده‌اید و درواقع می‌توان گفت اولین استاد شما هم پدرتان بوده‌اند. دوست دارید درباره آن روزها صحبت کنید؟

صدا در بین افراد خانواده ما موروثی است، همه صداهای بسیار خوبی دارند و این صدای پرطنین را بیشتر از مادر به ارث برده‌ام، او نیز صدای بسیار قوی، گرم و جذاب داشت، اما در بین آنها فقط من به خوانندگی روی آوردم. زمزمه‌های پدر در نوجوانی مرا به این کار ترغیب کرد. در مدرسه من و یکی از برادرانم خواننده ترانه‌ها در جشن‌های آن زمان در مدرسه بودیم و این علاقه ادامه داشت تا زمانی‌که دوره ابتدایی به پایان رسید و روزی برای دیدن خواهر بزرگ‌ترم که در تهران زندگی می‌کردند آمدم. به‌هرحال من در شمال و در توله شهر زندگی می‌کردم و در آنجا امکانات شهری بزرگ مانند تهران را نداشت و از آنجایی که عشق به موسیقی تمام وجودم را پر کرده بود و در تهران می‌توانستم آموزش آواز را شروع کنم، دیگر به آنجا بازنگشتم و در تهران هم‌زمان با تحصیل به یادگیری پرداختم و بعد از مدتی، پس از تحقیق و بررسی متوجه شدم باید برای آزمون صدا به شورای رادیو مراجعه کنم. آن زمان هفته‌ای دوپار اداره رادیو که در میدان ارگ بود، برای علاقه‌مندان آزمون برگزار می‌کرد. خاطرم هست که من آوازی از بانو روح‌انگیز را که سال‌ها قبل شنیده بودم با شعری از هاللی چغتایی (دل خون شد از امید و نشند بار، یار من…) و تصنیف «رفتم»، از ساخته‌های استاد تجویدی را در یک نوار ضبط کردم و به شورای رادیو که آن زمان پنج عضو زندیاد (آقایان علی تجویدی، مرتضی خندان، حبیب‌الله دبیدی، جواد معروفی و خالقی، فرستادم. برخی نوار را تأیید کرده بودند و برخی اظهار کردند که آنچه را روی نوار خوانده‌ام، باید حضوری اجرا کنم. بعد از این اقدام اعضای شورا نظر دادند که من باید دستگاه‌ها و ردیف‌های موسیقی ایرانی را بشناسم. به همین دلیل و به خاطر عدم شناخت ردیف‌ها در این آزمون موفق نشدم. سپس تصمیم گرفتم به صورت فشرده در کلاس‌های متفرقه به یادگیری آواز بپردازم، چون من عاشق موسیقی بودم و نمی‌توانستم به همین راحتی از آن ناامید شوم. پس از گذراندن این دوره مجدداً برای آزمون به شورا رفتم و این‌بار با نظر موافق استادان در شورا مواجه شدم. هرگز تشویق و حمایت‌های بی‌دریغ زنده‌یاد استاد تجویدی را در این مرحله فراموش نخواهم کرد. پس از آن شورای رادیو تصمیم گرفتند از استاد ادیب خوانساری برای آموزش به هنرجویان، مانند سن دعوت به عمل آورند که این مهم انجام پذیرفت و ما هفته‌ای دو روز در اداره رادیو کلاس داشتیم که پس از مدتی آقای ابراهیم سرخوش هم به کلاس پیوستند و استاد را با سباز همراهی می‌کردند. من حدود ۱۰ سال به شاگردی این استاد بزرگوار مشغول بودم. البته این مدت بخشی از آن در رادیو بود و پس از تعطیل‌شدن درس ایشان در رادیو در منزل استاد کسب فیض می‌کردم.

ردیف‌های آوازی را نزد کدام‌یک از استادان آن روزگار آموختید؟
می‌توانم بگویم من تنها یادگار استاد ادیب خوانساری هستم و شاگرد ایشان، اما طرز تدریس استاد به حالت ردیف کامل نبود، بلکه از هر دستگاه یا آواز چند گوشه آموزش می‌دادند؛ به‌طورمثال با پیانو همایون را شروع می‌کردند و می‌گفتند این گوشه بیداد است و شروع به خواندن می‌کردند و سپس من آن را می‌خواندم و در جلسه بعد گوشه دیگری را در دستگاه دیگر آموزش می‌دادند. به همین سبب من بعد از فوت ایشان، یک دوره کامل ردیف‌ها و آوازهای موسیقی سنتی را با نوارهای استادان قدیمی از جمله عبدالله خان دواغی، امیر قاسمی، طاهرزاده، اقبال‌السلطان، ظلی و بانو قمرالملوک وزیری کار کردم و تاکنون نیز بارها این آوازها را گوش می‌کنم و برایم تازگی دارند. در اصل با آنها زندگی می‌کنم.

دلایل اینکه تصنیف‌ها و آوازهای بسیاری از قمرالملوک وزیری بازخوانی کرده‌اید، چیست؟
من عاشق صدای قمر و آوازهای او هستم، مخصوصا روح بلند این بانوی فرهیخته. داستان زندگی قمر را شاید خیلی‌ها گفته و نوشته باشند و نیازی به تکرار نباشد، ولی از قمر هر چه می‌شنویم باز هم کم است؛ از بزرگوار و بزرگ‌مثنی‌ای او، از اخلاق و فروتنی و روح بلندش و یگانه بانویی که توانست برای اولین‌بار روی صحنه برود و نقاب از چهره بگشاید و این آزادگی امروز ما از شجاعت و سخاوت ماه‌بانوی موسیقی ملی ماست.

صدای قمر را برای اولین‌بار از رادیو شنیدم و شیفته او شدم و هرروز بی‌قرارتر برای شنیدن صدایش و آشنایی با زندگی او بودم، به همین دلیل وامدار قمر هستم و آنچه که او با صدای دلنشینی خوانده می‌خوانم، منعی هم در این کار نمی‌بینم.

فکر نمی‌کنید بازخوانی این آثار و اینکه شما را قمرالملوک زمان بنامند، روی کار شما تأثیر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر خودتان را زیر سایه قمرالملوک حس نمی‌کنید؟

خیر هرگز چنین نیست. اولابنده چنین ادعایی ندارم، بانو قمر درنده آواز ایران بوده و هست، بنابراین هر خواننده‌ای مخاطبان خاص خود را دارد. اگر در کارهایم بازخوانی تصنیف‌های قمر را انجام می‌دهم به معنای کپی‌برداری نیست، من با صدای خودم اجرا می‌کنم و درحال‌حاضر هم آوازهای تمام کارهایم بازخوانی نیست، بلکه کار و صدای خودم را به گوش مخاطبان می‌رسانم، اینکه شما می‌گویید، کپی‌خوانی است و بنده چنین کاری را انجام نمی‌دهم. شما شنیده‌اید که درحال‌حاضر آقایان هم تصنیف‌های بانو قمر را بازخوانی کرده‌اند، مخاطبان بنده به من لطف دارند و همیشه بسیارگزار محبت‌های آنها هستم.

۱۸ سال بیشتر نداشتید که تصنیف مرغ سحر شما در برنامه گل‌های تازه پخش شد. استادان آن روزگار چه چیزی در شما دیده بودند که این فرصت را به شما دادند؟

اشتباه نکنید؛ اولین کار من تصنیف دشتی موسم گل بوده نه مرغ سحر، من فعالیت هنری خود را به‌طور رسمی از سال ۱۳۵۴ با گروه شیدا به سرپرستی زنده‌یاد محمدرضا لطفی شروع کردم. تصنیف مرغ سحر را بعد از کارهای دیگر اجرا کردم. شاید شباهت صدا و تحریرهای من که نزدیک به نام قمر بوده باعث شده که بزرگوار آن زمان این فرصت را به من بدهند. البته ناگفته نماند که در آن دوران در بین خوانندگان، خانم آوازخوان نداشتیم و همه ترانه یا تصنیف می‌خواندند، به طور مثال در برنامه گل‌های آن زمان آوازها را آقایان می‌خواندند و تصنیف‌ها به وسیله بانوان اجرا می‌شد. فکر می‌کنم به همین دلیل استادان مرا یاری کردند تا آواز ایرانی در موسیقی سنتی و فاخر با صدای بانوان نیز دوباره زنده شود.

از شما نقل شده است که گفته‌اید خانم‌ها باید نزد استادان خانم هنر آواز را بیاموزند، ولی خود شما استاد آقا داشته‌اید و مراتب را هم طی کرده‌اید. لطفاً درباره این موضوع توضیح بفرمایید.

زمانی که من شروع به یادگیری کردم، استاد آواز نبود همان‌طور که گفتم من پس از امتحان در شورای رادیو با همت مسئولان وقت و دعوت از زنده‌یاد استاد ادیب خوانساری که خود نیز از استادان فن زمان خود، مانند حبیب شاطر‌جاهی و سیدرحیم و نایب اسداله به فراگیری آواز پرداخته بودند و بازمانده بقی مکتب اصیل موسیقی اصفهان به شمار می‌رفتند و در آن زمان فرد دیگری با شرایط و استادی ایشان نبود، در رادیو شروع به فراگیری آواز کردم. ولی شرایط حاضر با آن موقع فرق می‌کنند. هنرموزان بسیاری هستند، و بنابراین باید خانم‌ها هنر

آواز را ن‌زد هنرآموز خانم فرا بگیرند، چون جنس صدای آقایان با خانم‌ها متفاوت است و این موضوع روی صدای خانم‌ها تأثیر می‌گذارد و دیده‌ام خانم‌هایی را که پس از مدتی نزد هنرآموز آقا رفته‌اند و سپس نزد من می‌آیند؛ این موضوع بسیار مشهود است و بنده باید مدتی با آنها کار کنم که صدایشان را به صدای اصلی خودشان برگردانم.

کاشما بانوان آوازخوان و موسیقی‌دان عملاً به صورت جزیره‌ای عمل می‌کنند و همکاری و همدلی مطلوبی با یکدیگر برای اعتلای موسیقی بانوان ندارند؟

من فکر نمی‌کنم این جمله جزیره‌ای عمل‌کردن بانوان سخن مناسبی باشد. نوازنده‌های من یعنی گروه بهار همه خانم هستند و بسیار هم همدل و در کنار یکدیگر تمرین می‌کنند و مشکلی هم با یکدیگر ندارند، شاید اختلاف سلیقه‌ای داشته باشند اما سعی می‌کنند با هم برطرف کنند و برای اجرا به نتیجه مطلوب برسند. درباره گروه‌های دیگر هم همین طور است. وقتی جهت اجرای صحنه‌ای، می‌دی به شورای موسیقی ارشاد می‌آورند، صحنه به یک نتیجه همگانی رسیده‌اند که می‌خواهند اجرا کنند. اگر همدل بودند که اقدام به اجرای گروهی نمی‌کردند.



این حرف و حدیث‌ها مربوط به رسانه‌هاست. بانوان با تمام توان برای اعتلای موسیقی مربوط به خودشان در جامعه تلاش می‌کنند. با همه پاید‌ها و ناپید‌ها و موانع بسیار زیاد سر راه باز هم با تمام وجود و عشقی بدون حمایت‌های مالی از طرف نهاد‌ها یا شرکت‌ها یا دولت‌مردان، روی صحنه می‌روند و اجراهای خوبی هم دارند.

کاشما سال‌هاست در عرصه موسیقی فعالیت می‌کنید و سال‌هاست در وزارت ارشاد به عنوان کارشناس موسیقی مشغول به کار هستید. شما به نوبه خود چه گام‌هایی برای رشد موسیقی بانوان برداشته‌اید؟

در ارشاد و شورای موسیقی من تنها نیستم و به عنوان یکی از اعضا در جلسه‌ها حضور دارم، نظرات کلی است اما در پاره‌ای مواقع هم هست که نسبت به کارهای ارائه‌شده برای کارشناسی نظر خاصی داشته باشم، مخصوصا درخصوص اجرای بانوان از اعضای دیگر می‌خواهم که کار را برای اصلاح مجدد فرستند یا با توجه به ایرادهای موسیقایی یا خارج‌بودن صدای خواننده باز هم مورد تأیید قرار می‌دهیم و کار را دل خلا نمی‌کنیم. تاکنون سعی کرده‌ام به وسیله نامه از مسئولان ذی‌ربط درخواست‌های مکرر برای ساخت سالن مخصوص بانوان توسط شورای شهر، یا اجازه داشتن کنسرت در شهرستان‌ها یا پایین‌آوردن هزینه اجاره سالن که بسیار مهم و ضروری است و دیگر مواردی که باعث رشد و پویایی بانوان در عرصه فراموشی می‌شود، داشته باشم، اما چه کنیم که دستانم بسته است. **کاشما چرا موسیقی‌دانان طراز اول در بین آقایان، کمتر با خواننده‌های زن همکاری می‌کنند؟ آیا صرفاً پای هزینه‌ها و مسائل مالی در میان است؟**

البته تا آنجا که بنده اطلاع دارم، برخی از آقایان همکاری خوبی با بیشتر خانم‌هایی که درحال‌حاضر فعالیت موسیقایی انجام می‌دهند، دارند. البته این نوع کار‌ها هزینه‌های سنگینی بر دوش خانم‌ها می‌گذارد، اما هستند کسانی که با وجود هزینه‌های بسیار سعی می‌کنند

صدایشان را از طریق کنسرت‌ها یا در شبکه‌های مجازی به گوش مخاطبان خود برسانند. صلابت‌بازخوانی ترانه‌های گذشتگان حال و هوای دیگری برای شنوندگان دارد و بسیار هم خاطره‌انگیز است و خانم‌ها ترجیح می‌دهند بیشتر از بازخوانی استفاده کنند، چون دوستداران بیشتری دارند و هزینه کمتری را تقبل می‌کنند. **کاشما هزینه‌های کنسرت‌های اصفهان به امروز لغو نشده‌اند.**
بله. تاکنون کنسرت‌های بنده چه در تهران و چه در شهرستان‌ها لغو نشده البته متأسفانه درحال‌حاضر بانوان اجازه کنسرت در شهرستان‌ها را ندارند که از مسئولان ذی‌ربط

می‌خواهم این مشکل را برطرف کنند. **کاشما می‌دانم که در کشورهای دیگر هم کنسرت برگزار کرده‌اید.**

بله، در سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، کنسرت‌هایی در استرالیا (ملبورن و سیدنی) و سوئد (فستیوال موسیقی در استکهلم و لیتوربری) ایتالیا و فرانسه داشته‌ام. بسیار هم مورد توجه قرار گرفته است.

کاشما گروه شیدا به سرپرستی محمدرضا لطفی و گروه عارف به سرپرستی مرحوم پرویز مشکاتیان هم کار کرده‌اید. کار با کدام‌یک از این استادان برای شما مطلوب‌تر و دلچسب‌تر بوده است؟

البته، من با گروه سماعتی هم کار کرده‌ام که هر سه گروه بسیار هنرمندان فرهیخته و باتجربه‌ای بودند و اجراهای ماندگاری با آنها داشته‌ام و جزء شناسنامه کاری من به حساب می‌آید، اما گروه شیدا به سرپرستی زنده‌یاد محمدرضا لطفی برایم مطلوب‌تر و دلنشین‌تر بود. نظم و مدیریت ایشان در کار و حساسیت او برای ماندگاری آثار موسیقی اصیل برایم ارزشمند و محترم است و هنرش که همه را به آن واقف هستند. بسیار گوش‌نواز تا

می‌نواخت، با حس و از درون که آدم را بی‌اختیار به سوی نوای تار خود می‌کشاند و من سعی می‌کردم با آن نوا آواز سر دهم، این همدلی باعث شد آثار ماندگار به جای بماند. لطفی از آن نوازندگانی است که هرگز تکرار نخواهد شد.

کاشما اجازه اقامت دائم کشور آلمان را دارید و گویا مدتی هم آنجا اقامت داشتید. چرا در آلمان ماندگار نشدید؟

من کشورم را دوست دارم، با همه ناملایمت‌ها و بی‌مهری‌ها که، در کار اجرا دارم، باز هم تحمل آن برایم لذت‌بخش است. موسیقی ما هنر بیان احساسات درونی است و ارزش هنری والایی دارد. من در کشور آلمان که با موسیقی من بیگانه هستند، چه کار می‌توانستم انجام بدهم؟ در ثانی، من به خانواده وابسته هستم و دوری از آنها برایم ناراحت‌کننده بود. دوری از آنها برایم تحمل‌ناپذیر بود و همه اینها من را بر آن داشت که به کشورم بازگردم و در کنار هموطنانم زندگی کنم و از روح و احساس عمیق آنها استفاده کنم.

کاشما خانم اخوان، شما به موسیقی غربی هم گوش می‌دهید؟

خیر، برایم جذاب نیست، شاید خیلی‌ها دوست داشته باشند، اما شنیدن آنها هیچ حسی را برایسم به وجود نمی‌آورد. در کل، هیچ‌گونه آشنایی هم با این نوع موسیقی ندارم. بعضی از موسیقی‌ها در یک سبک و شیوه خاصی اجرا می‌شود و مربوط به یک فرهنگ خاص است. باید این موسیقی را شناخت، سلیقه من موسیقی سنتی ایرانی است، موسیقی ایرانی با شعر سروکار دارد و کلام را می‌توانیم پیگیری و مفاهیم آن را درک کنیم.

کاشما در سال‌های اخیر، نظرانی جنجالی هم داشته‌اید، مثلاً جایی درباره برخی موسیقی‌های پاپ گفته بودید موسیقی بی‌کیفیت یکبار مصرف. در این باره توضیح می‌دهید؟

بله باز هم تکرار می‌کنم موسیقی‌ای که درحال‌حاضر به‌عنوان پاپ ارائه می‌شود، هیچ‌گونه ارزش هنری و ماندگاری ندارد، شعر بی‌محتوا، آهنگ ناموزون و آهنگی که با نرم‌افزار به گوش نرسد، هیچ ارزش هنری ندارد، شعرهایی که معنای آن بی‌محتوا باشد چه ارزش و احساس هنری به انسان می‌دهد. خواننده‌ها رنگ و قدرت صدای خوبی ندارند، وقتی اجرای زنده دارند، صدایشان بیشتر جیغ است تا خواندن و باید بگویم همه شبیه هم می‌خوانند؛ به جز دو، سه نفر که صداهای مناسبی دارند، بقیه از نظر بنده نخوانند بهتر است دولت‌مردان، روی بورس هستند. بدتر از آن اینکه صداوسیم‌ا به این مسئله دامن می‌زند و موسیقی بی‌محتوا پخش می‌کند و گوش جوانان ما را به این نوع موسیقی بد عادت می‌دهد. البته، من با موسیقی پاپ که قبل از انقلاب پخش می‌شد، موافق بودم. شما یک نفر را در آن زمان پیدا نمی‌کنید که صدایش بد، بیشتر دیگری باشد، متفاوت و پویایی بانوان را نشان‌دهند. البته، ترانه‌سراهای خوبی هم داشتیم و صلابت‌ه آهنگ‌ساز‌های خوبی هم که به این مسئله کمک می‌کردند. درحال‌حاضر، دیدم یک نفر هم می‌خواند، هم شعر می‌گوید و هم آهنگ می‌سازد و هم می‌نوازد و در هیچ‌کدام تبحر ندارد. وقتی این وضع باشد، معلوم است که موسیقی پاپ در سردرگمی به سر می‌برد و در خاطرها نمی‌ماند. به عقیده من، حتی اگر کسی موسیقی از نوع پاپ و جاز… را هم می‌خواهد انتخاب کند، حداقل باید ردیف را که یک نوع تکنیک است، فرا بگیرد. همان‌گونه که گذشتگان ردیف را به شکل تجربی بلد بودند و خیلی هم خوب می‌خواندند.

کاشما سرپرستی گروه «بهار» با شماست. این گروه چه ویژگی‌هایی دارد و آیا با این گروه کنسرت هم برگزار کرده‌اید؟

بله، من گروه بهار را در سال ۱۳۷۰ تأسیس کرده و به اجرای کنسرت ویژه بانوان پرداختم. نوازنده‌های گروه در اوایل تأسیس ثابت نبودند و به دلایلی برخی از آنها را تغییر می‌دادم، اما چند سال است که از نوازنده‌های ثابت استفاده می‌کنم و بسیار هم بانوان هنرمند و با‌خلاق و جدی‌ای در کار هستند. تاکنون، با گروه بهار در سال‌های ۱۳۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴ و در تهران و شهرستان‌ها کنسرت اجرا کرده‌ام.

کاشما یکی از اصلی‌ترین فعالیت‌های شما در حوزه موسیقی، تدریس است. درباره ردیف یا شیوه‌ای که تدریس می‌فرمایید برای ما می‌گویید؟

مکتب یا سبک اصفهان مدنظر من است، اما برای تنوع در شیوه آواز در بعضی از دستگاه‌ها و آواز‌ها، از تحریرهای بانو قهر، ظلی، طاهرزاده و قدما استفاده کرده‌ام. برای من تنوع در تحریرها و یکنواخت‌نبودن آواز بسیار مهم است، چون غیر از این باشد، آواز بسیار خشک‌کننده خواهد بود. در گذشته، به هنرجویان به صورت حضوری و سینه‌به‌سینه کار می‌کردم، یعنی گوشه‌های آوازی را جمله به جمله می‌خواندم و هنرجو آن را تکرار می‌کرد و جلسه بعد آن را تکمیل‌شده ارائه می‌داد. اما چون موسیقی مخصوصاً آواز گوش قوی، حوصله و وقت زیاد برای یادگیری می‌خواهد، به درخواست هنرجویان درس‌ها را روی نوار ضبط کردم و هر جلسه یک گوشه به آنها آموزش می‌دهم. البته به به آنها گفتم‌ام که یک تصنیف هم به دلخواه خود آماده کنند و بخوانند تا گوششان بیشتر با موسیقی آشنا شود. موسیقی از ساز و آواز تشکیل می‌شود، باید به آن به طور عمیق فکر کرد، ریاضت کشید و مدام در حال تمرین و تحقیق بود تا بتوان به نتیجه مطلوب رسید.

کاشما میان شاگردان شما افرادی هم بوده‌اند که در عرصه موسیقی خوش درخشیده باشند یا خیر؟

از زمانی که شروع به تدریس کردم شاگردان زیادی برای یادگیری آواز آموزد، برخی تا انتها ماندند و بعضی‌ها نیمه راه، به‌دلیل مشکل‌بودن آن رفتند. داشتن صدای خوش و موهبت‌های الهی است. برخی از آنها صداهای بسیار خوش داشتند و با دقت گوشه‌ها را فرامی‌گرفتند. تعدادی از آنها درحال‌حاضر اجراهای صحنه‌ای داشته‌اند و برخی دیگر نیز به تدریس مشغول هستند. از نظر من هنرمند برای اینکه بتواند اثری ماندگار از خود بر جای بگذارد، باید نخست دستگاه‌های موسیقی و گوشه‌های ردیف آواز را که چارچوب اصلی کار است، بشناسد و با آن آشنایی کامل پیدا کند، وگرنه غایه کافی برای کار در موسیقی و خلاقیت در کار نخواهد داشت.

موسیقی

روی خط سل

«شب‌های جز» به صحنه رفت

گروه هنر: شامگاه هفتم مرداد، اولین کنسرت از رویداد «شب‌های جز» در فرهنگ‌سرای نیاوران برگزار شد. این کنسرت با استقبال خوب مخاطبان روبه‌رو شد و تمام بلیت‌ها در دو روز اول فروش بلیت به پایان رسید.

سردار سرمست (آهنگ‌ساز و نوازنده پیانو) که به نوعی پای ثابت رویداد شب‌های جز است، امسال هم به‌عنوان تریو و با همراهی عمید بکندار (گیتارِباس) و فرهاد لقائسی (درامز) روی صحنه رفت. سرمست که از اوایلین جزم‌ن‌های فعال ایران، پس از انقلاب محسوب می‌شود با رپورتاژ جدیدی از جز استاندارد آغازکننده این رویداد بود. بیشتر قطعات این اجرا از ساخته‌های تریوی او بود و نسبت به اجرای سال گذشته فضای آرام‌تری داشت.

اجرای دوم از آن «آرشید آذرین» بود که برای اولین‌بار در ایران روی صحنه می‌رفت. پزشک ایرانی که از نوجوانی در فرانسه زندگی می‌کند و تخصص اصلی‌اش عکس‌برداری پزشکی است. آذرین از سال‌ها پیش سعی در ترکیب ملودی‌وی ایرانی و بعضاً ارمنی با موسیقی جز دارد و از طرفی هم مطالعاتِ شعرهایی که معنای آن بی‌محتوا باشد چه ارزش و احساس هنری به انسان می‌دهد. خواننده‌ها رنگ و قدرت صدای خوبی ندارند، وقتی اجرای زنده دارند، صدایشان بیشتر جیغ است تا خواندن و باید بگویم همه شبیه هم می‌خوانند؛ به جز دو، سه نفر که صداهای مناسبی دارند، بقیه از نظر بنده نخوانند بهتر است دولت‌مردان، روی بورس هستند. بدتر از آن اینکه صداوسیم‌ا به این مسئله دامن می‌زند و موسیقی بی‌محتوا پخش می‌کند و گوش جوانان ما را به این نوع موسیقی بد عادت می‌دهد. البته، من با موسیقی پاپ که قبل از انقلاب پخش می‌شد، موافق بودم. شما یک نفر را در آن زمان پیدا نمی‌کنید که صدایش بد، بیشتر دیگری باشد، متفاوت و پویایی بانوان را نشان‌دهند. البته، ترانه‌سراهای خوبی هم داشتیم و صلابت‌ه آهنگ‌ساز‌های خوبی هم که به این مسئله کمک می‌کردند. درحال‌حاضر، دیدم یک نفر هم می‌خواند، هم شعر می‌گوید و هم آهنگ می‌سازد و هم می‌نوازد و در هیچ‌کدام تبحر ندارد. وقتی این وضع باشد، معلوم است که موسیقی پاپ در سردرگمی به سر می‌برد و در خاطرها نمی‌ماند. به عقیده من، حتی اگر کسی موسیقی از نوع پاپ و جاز… را هم می‌خواهد انتخاب کند، حداقل باید ردیف را که یک نوع تکنیک است، فرا بگیرد. همان‌گونه که گذشتگان ردیف را به شکل تجربی بلد بودند و خیلی هم خوب می‌خواندند.

دقیقی روی «منطق الطیر»، اثر عطار نیشابوری انجام داده است که دستمایه اصلی‌اش در این اجرا بود. آذرین در این اجرا برای اینکه انتقال معنا و مفهوم صورت بگیرد، از تمام امکانات استفاده کرد. در قسمت‌هایی از این اجرا «ساکنان آشکوار» با آوا و کلام او را همراهی کرد و همچنین «روزبه فدوی» به‌عنوان درامر به آنها اضافه شد. ترکیب سه‌نفره‌ای که تکنیک و بداهه در آن حرف اول را می‌زد، همچنین در یکی از قطعات، «امیر رفعتی» در کنار آذرین آواز ایرانی خواند که اگرچه در مجموعه سمعی و بصری اجرا نمی‌گنجید، تکمیل‌کننده کانسپتی بود که آذرین مد نظر داشت. در قطعه آخر هم که وادی عشق بود، «پدرام نیک‌سیرت» به‌عنوان نوازنده اکاردئون روی صحنه آمد و همراه با ماکان اشکواری این اجرا را خاتمه بخشید. شب‌های جز که برای سومین سال پیاپی به همت «سازبان» و با همراهی شهر کتاب فرشته برگزار می‌شود، با اجرای هوشیار خیام و گروه امیر دارابی ادامه داشت.

علیرضا شفقی نژاد کلاس سلفژ برگزار می‌کند

گروه هنر: علیرضا شفقی نژاد، رهبر گروه کر فیلارمونیک ایران، در خانه بیلم الملل بامداد به مدیریت پریسا بخت‌آور، کلاس سلفژ و تریبت صدا برگزار می‌کند. او درباره این دوره نوشته است: «تنها صداست که می‌ماند. زندگی با صدا شکل می‌گیرد، نوای دلنشین کودکی که به این جهان وارد می‌شود، اولین صداست.

طنین آواهای زیبا و موزون در جهان هستی از طریق آشنایی با صداهاست. در این فراپند ریتم صداها و چگونگی استفاده از آن که از طریق شنیداری و تقویت حافظه با صدای تُنت‌ها و کتاب‌هایی که می‌تواند مرجع باشد، از جمله کتاب پوزولی جلد اول قابل مطالعه است.» بناست سه نفر از برگزیدگان این دوره برای همکاری با گروه کر فیلارمونیک ایران معرفی شوند. خانه بیلم الملل بامداد در میدان تجریش، خیابان فناخسرو است و علاقه‌مندان به شرکت در کارگاه سلفژ و تربیت صدا می‌توانند با تلفن‌های ۰۲۱۲۲۷۰۳۹۶۰ و ۰۲۱۲۲۷۱۶۵۵۱ تماس حاصل کنند.

رادیو نوستالژی

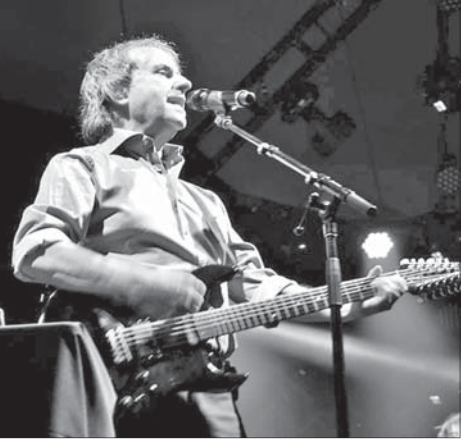
سالروز صدزنشینی ترانه «بانوی سرخ‌پوش»

زرد اما سرخ



علی مسعودی‌نیا

۳۱ سال پیش در چنین روزی کریس دی‌برگ، خواننده کهنه‌کار ایرلندی‌تبار، موفق شد با انتشار ترانه مشهور «بانوی سرخ‌پوش» به صدر جدول ترانه‌های برتر بریتانیا صعود کند. این نخستین‌بار بود که این خواننده بعد از ۲۰ سال فعالیتش در عرصه موسیقی، موفق می‌شد در جدول معتبر موسیقی به رتبه نخست برسد. «بانوی سرخ‌پوش» سه هفته متوالی این عنوان را حفظ کرد. کریس دی‌برگ از سال ۱۹۷۴ و با آلبوم «در دوردستی بیرون از دیوارهای این قلعه» کار حرفه‌ای مستقل خود را آغاز کرده بود؛ آلبومی که با وجود داشتن ترانه درخشانی مانند «برگشتن»، توجه چندانی را برنمیگنجت. چنین شد که کریس دی‌برگ تمام قوانین را روی متن ترانه‌هایش متمرکز کرد و آلبوم بعدی خود «قطار اسپانیایی و داستان‌های دیگر» را ارائه کرد که این یکی توانست برایش شهرت و محبوبیتی به هم بزند. غیر از خود ترانه «قطار اسپانیایی»، ترانه‌هایی مانند «آسمان تنها» و «آدمی فضایی به سفر آمده» از بهترین‌های کارنامه این خواننده محسوب می‌شوند و در این آلبوم قرار دارند. اما «بانوی سرخ‌پوش» ترانه‌ای است از آلبوم موفق «به درون نور» که محصول همکاری دی‌برگ با کمپانی ای‌اند‌ام بود. سه ترانه موفق دیگر هم در این آلبوم قرار دارد که وقتی امروز آنها را مرور می‌کنید، هر سه از «بانوی سرخ‌پوش» خیلی بهتر هستند: «شب قبل»، «تردید کشنده» و «یک واژه». اما بخت با ترانه آرام رمانتیک دی‌برگ یار بود و آن را به صدر رساند. این ترانه را کریس برای همسرش «دایان» سرود و گرچه در متن آن اشاره مستقیمی به او نداشت، اما همواره تأیید کرد که تحت تأثیر شخصیت وی این قطعه را ساخته است. او گفت نیروی محرکه این قطعه یک خاطره از لباسی بود که در نخستین دیدارشان دایان بر تن داشت و اعتراف کرد این اتفاق مهمی است، چون مردان غالباً از یاد می‌برند که همسران آتی‌شان در نخستین دیدار چه لباسی بر تن داشته‌اند. اما این ترانه موفق بسیار ساده، خطی و سراسرت بود. ملودی و متن آن بدون پیچیدگی خاصی راه خود را می‌رفت و بی‌آنکه اوج و فرود عجیب‌وغریبی داشته باشد، به پایان می‌رسید. برایش یک ویدئو هم ساختند که اصلاً تماشایی و خوب نبود. راستش شخصاً اگر بخواهم کلچینی از کارهای کریس دی‌برگ برای خودم داشته باشم، حتماً «بانوی سرخ‌پوش» را کنار می‌گذارم. وقتی او ترانه‌های درخشانی مانند «مرد پشت خط»، «آخرین باری که گریستم»، «بر اوج احساس» و «به پشت سر نگاه نکن» دارد، اصلاً چه جایی باقی می‌ماند برای چنین قطعه سالتی‌مانتالی؟ اما خب، این عقیده من احتمالاً به اندازه نصف جمعیت دنیا مخالف دارد. موفقیت این ترانه در دنیا عجیب و کم‌نظیر بود و تبدیل شد به پرفروش‌ترین تک‌آهنگ کارنامه کریس دی‌برگ. آمریکایی‌ها آن را زیاد تحویل نگرفتند و بیش از رتبه سوم را به آن ندادند. اما بریتانیا، کانادا،



بلژیک، هلند و نروژ و از پی آنها سایر ممالک اروپایی آن را بر صدر نشاندند و ستایشش کردند. اما صبر کنید. در سال ۲۰۰۰ و در یک نظرسنجی نیمه‌رسمی، آن را در رتبه سوم بدترین آهنگ‌های دهه ۸۰ قرار دادند! حقیقت این است که به قول لیل نورمن، منهق موسیقی روزنامه ایندیپندنت، این آهنگ روی احساسات عامه مردم تأثیر می‌گذارد و اشکشان را جاری می‌کند. در نسخه سینگل این ترانه که به شکل کاست عرضه شده بود، در ساید بی نوار، ترانه درخشان «جلسه پرواز» قرار داشت که معرکه بود. راستش کلا

ماجرای این ترانه و موفقیتش عجیب است. کریس دی‌برگ به خاطر شعور شاعرانه بالایش همیشه ستوده می‌شد و می‌شود، یعنی در کل کل همدست قطعاتی که او در آنها از منظر آهنگ‌سازی کار خیلی ویژه‌ای کرده باشد. درعوض در شعرهای روایی، شعرهایی با مضامین سیاسی و اجتماعی و کارهای پیچیده زبانی بسیار مهارت دارد. سطرهای درخشانی در میان ترانه‌هایش می‌توان یافت که به شعر بهترین شعرای بریتانیا پهلوی می‌زند؛ مثلاً بخش آغازین ترانه «انقلاب»: «برخیزید ای پسر‌ها که نوری افتاده در پنجره/ می‌توانم بشنوم که بر در می‌کوبند/ صداهایی می‌آیند از خیابان‌ها/ و آوای گام‌هایی‌که در حال دویدن هستند» و نجوا می‌کنند این واژه را: «انقلاب». در قیاس با این ترانه و بسیاری دیگر از نمونه‌های موجود در کار کریس دی‌برگ متن «بانوی سرخ‌پوش» بسیار پیش‌یافته و با اجازه‌تان زرد است: «هرگز تو را به اندازه امشب دوست‌داشتنی ندیده بودم». تفاوت از کجا تا کجا؟ به هر حال کریس دی‌برگ با این ترانه شادی کند و از یک خواننده صرفاً شاخته‌شده در ایرلند و بریتانیا فراتر رفت. بعدها به طور مستمر یک‌سال در میان آلبوم منتشر کرد و البته هرچه به این روزگار نزدیک‌تر شد کارش بیشتر افت کرد. آخرین آلبوم خیلی خوبش را اگر خواستید، باید بروید به اوایل دهه ۹۰ و آلبوم «رنگ‌های در پرواز» را بشنوید که قطعات بسیار خوبی مثل «برادر جان»، «دل تاریکی» و «بدرخش» در آن هست. به هر حال، اما چون قرار ما این است که اینجا اولویت را به نوستالژی دهیم، باید اضافه کرد در میان کارهای کریس دی‌برگ هیچ‌کدام به اندازه «بانوی سرخ‌پوش» نوستالژیک نیست و همین شاید برای حقانیت جایگاه آن کافی باشد. شاید جز در ایرلند، او در هیچ کشور دیگری به اندازه ایران هوادار نداشت. در اوایل دهه ۷۰ برای خودش بنی بود و در دبیرستان دعواهای می‌شد بین هواداران او و کسانی که اهل موسیقی راک بودند. البته وقتی به ایران آمد دیگر از آن ارج و قرب گذشته اثر چندانی برجا نمانده بود.